هو العلیم

فضائل و قضیه شهادت حضرت على اکبر علیه السّلام

حضرت علامه آیت اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد 15

بسم اللَه الرحمن الرحیم

مطالبی که در ذیل می آید گزیده ایست از جلد پانزدهم کتاب امام شناسی تألیف حضرت علامه آیت اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس اللَه نفسه الزکیه که در رابطه با فضایل و شهادت حضرت علی اکبر علیه السّلام‌ به رشته تحریر در آمده است.

## فضائل و شهادت حضرت على اکبر علیه السّلام‌

و امّا شهادت على الاکبر: روح و جان سید الشّهداء علیهما السّلام:

آنچه مسلّم است بزرگترین فرزندان حضرت بوده است و بیست و پنج سال از عمرش می‌گذشته و داراى زن و فرزند بوده است [[1]](#footnote-1)، در شکل و شمایل، و در اخلاق و رفتار، و در گفتار و کلام شبیه‌ترین مردم به جدّش رسول اکرم صلى اللَه علیه و آله و سلّم بوده است.

در «ارشاد» مفید است: مادرش لَیلى دختر أبو مُرَّةِ بن عُرْوَةِ بْنِ مسعود ثَقَفى از طائفه بنى ثقیف است. جدّش عروة بن مسعود یکى از چهار مرد بزرگوار در اسلام و یکى از دو مرد عظیم می‌باشد که در گفتار خداوند حکایت از کفّار قریش شده است: ﴿وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيتَينِ عَظيم﴾[[2]](#footnote-2) «و مشرکین مکه گفتند: چرا این قرآن بر یکى از دو مرد عظیم از دو قریه مکه و طائف نازل نگردید؟!»

و اوست که کفّار قریش وى را به سوى پیغمبر صلى اللَه علیه و آله و سلم در روز حُدَیبِیه فرستادند و در حالى که کافر بود با پیامبر عقد صلح را بست. و سپس در سنۀ نهم از هجرت پس از مراجعت مصطفى صلى اللَه علیه و آله و سلم از طائف، اسلام گزید، و از آن حضرت اجازه خواست تا به میان اهل و اقوامش برگردد. و برگشت و قومش را به اسلام دعوت کرد. یکى از ایشان وى را به تیرى نشانه گرفت در حالى که مشغول اذان نماز بود، و کشته شد. و چون این خبر به رسول اللَه رسید فرمود: مَثَل عُرْوَه مثل صاحب یس است که قوم خود را به خدا فرا خواند و آنان او را کشتند.

(این طور در شرح شمائل محمّدیه وارد است در شرح گفتار رسول اللَه: و دیدم عیسى بن مریم علیه السّلام را، و دیدم نزدیکترین کسى را که به او شباهت داشت عروة بن مسعود ثقفى بود)

جَزَرى در «اسدالغابة» از ابن عباس روایت کرده است که گفت: رسول اکرم صلى اللَه علیه و آله و سلم فرمود: أرْبَعَةٌ سَادَةٌ فِى الإسْلَامِ: بِشْرُ بْنُ هِلَالٍ عَبْدِى، وَعَدِىُّ بْنُ حَاتَمِ طائى، وَ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِک مُدْلَجِى، وَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُود ثَقَفِى. این چهار بزرگواران در اسلام هستند.

و در «لهوف» گوید: مِنْ أصْبَحِ النَّاسِ وَجْهاً وَ أحْسَنِهِمْ خُلْقاً، فَاسْتَأْذَنَ أبَاهُ فِى الْقِتَالِ، فَأذِنَ لَهُ، ثُمَّ نَظَرَ إلَیهِ نَظَرَ آیسٍ مِنْهُ وَ أرْخَى علیه السّلام عَینَهُ وَ بَکى.

«او (على اکبر علیه السّلام) از نیکو صورت‌ترین و زیبا خلقت‌ترین و از پسندیده اخلاق‌ترین مردم بود، وى از پدرش اجازه جنگ خواست، و پدر به او اجازه داد، آنگاه با حالت ناامیدى به وى نگریست و چشم خود را به زیر انداخت و گریه کرد.»

و محمد بن أبى طالب در مقتل خود روایت کرده است که: إنَّهُ علیه السّلام رَفَعَ شَیبَتَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ وَ قَالَ: اللَهمَّ اشْهَدْ عَلَىَ هَؤُلاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إلَیهِمْ غُلَامٌ أشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِک. کنَّا إذَا اشْتَقْنَا إلَى نَبِیک نَظَرْنَا إلَى وَجْهِهِ.

اللَهمَّ امْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الارْضِ، وَ فَرِّقْهُمْ تَفْرِیقاً، وَ مَزِّقْهُمْ تَمْزِیقاً، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَداً، وَ لَا تُرْضِ الْوُلَاةَ عَنْهُمْ أبَداً! فَإنَّهُمْ دَعَوْنَا لِینْصُرُونَا ثُمَّ عَدَوْا عَلَینَا یقَاتِلُونَنَا.

«آن حضرت علیه السّلام محاسن خود را به سوى آسمان بلند کرد، و عرضه داشت: بار خداوندا! گواه باش بر این قوم، که تحقیقاً جوانى به جهت مبارزت با ایشان بیرون رفت که از جهت خلقت و از جهت اخلاق، و از جهت گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبر توست، به طورى که ما هر گاه مشتاق دیدار پیغمبرت مى‌شدیم به صورت او نظر مى‌کردیم.

بار خداوندا برکات زمین را از آنان بازدار! و آنها را به شدت پراکنده ساز! و میان ایشان شکاف و پارگى سخت را حکم فرما کن! و والیان امور را هرگز از ایشان راضى مگردان! زیرا ایشان جِدّاً ما را به سوى خود دعوت نمودند تا ما را یارى نمایند، و اینک بر ما تاختند و به کارزار پرداخته اند!»

و پس از آن على روانه شد و حضرت به عمر بن سعد صیحه زد: مَالَک؟ قَطَعَ اللَه رَحِمَک، وَ لَا بَارَک اللَه لَک فِى أمْرِک، وَ سَلَّط عَلَیک مَنْ یذْبَحُک بَعْدِى عَلَى فِرَاشِک کمَا قَطَعْتَ رَحِمِى وَ لَم تَحْفَظْ قَرابَتِى مِنْ رَسُولِ اللَه صلى اللَه علیه و آله و سلم. ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ تَلَا: ﴿إنَّ اللَه اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. ذُرِّيةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَه سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[[3]](#footnote-3).

«چکار مى‌ کنى؟! خداوند رَحِم تو را قطع کند و در امورت هیچگاه امرى را برتومبارک نگرداند، و بر تو بگمارد پس از من کسى را که تو را در رختخوابت سر ببرد، همانطور که رحم مرا قطع کردى و پاس قرابت مرا با رسول خدا رعایت ننمودى! پس از آن صدایش را بلند کرد، و این آیه را تلاوت نمود: حقّاً خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان، آنها ذرّیه‌اى هستند که بعضى از بعض دگرند (همگى از یک جنس هستند) و خداوند سمیع و علیم است.»

و از «أمالى» صدوق و «روضة الواعظین» ابن فَتَّال مستفاد مى‌گردد که: على اکبر پس از عبد اللَه بن مسلم بن عقیل به مبارزت بیرون رفت پس حسین علیه السّلام بگریست و گفت: اللَهمَّ کنْ أنْتَ الشَّهِیدَ عَلَیهِمْ فَقَدْ بَرَزَ إلَیهِمُ ابْنُ رَسُولِک وَ أشْبَهُ النَّاسِ وَجْهاً وَ سَمْتاً بِهِ!

«خداوندا تو شهید و شاهد باش بر این قوم که الآن به مبارزت آنان رفته است پسر پیامبرت، و شبیه‌ترین مردم به او از جهت چهره و سیما، و از جهت روش و منهاج و خوى و اخلاق!»

و محمد بن أبى طالب گوید: آن حضرت سبّابه سوى آسمان بلند کرد، (و در نسخه‌اى: محاسن روى دست گرفت). چنانکه شاعر گوید:

شه عُشّاق، خَلَّاقِ محاسن \*\*\* به کف بگرفت آن نیکو محاسن‌

به آه و ناله گفت: اى داور من \*\*\* سوى میدان کین شد اکبر من‌

به خَلق و خُلق آن رفتار و کردار \*\*\* بُد این نورسته همچون شاه مختار [[4]](#footnote-4)

## وصف رجزخوانی و دلاوری های حضرت علی اکبر علیه السلام

على اکبر علیه السّلام شروع کرد به رَجَز خواندن و مى‌ گفت‌:

أنَا عَلِىُّ بْنْ الْحُسَینِ بْنِ عَلِىّ \*\*\* نَحْنُ وَ بَیتِ اللَه أوْلَى بِالنَّبِىِّ ١

مِنْ شَبَثٍ وَ شَمِرٍ[[5]](#footnote-5) ذَاک الدَّنِىّ \*\*\* أضْرِبُکمْ بِالسَّیفِ حَتَّى ینْثَنِى ٢

ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِىٍّ عَلَوِىّ \*\*\* وَ لَا أزَالُ الْیوْمَ أحْمِى عَنْ أبِى ٣

تَاللَه لَا یحْکمُ فِینَا ابْنُ الدَّعِىّ ٤

١ «من علىّ بن الحسین بن على: مى‌باشم! قسم به خانه خدا: ما به پیغمبر سزاوارتریم،

٢ از شَبَث و شمر آن مردپست. من آنقدر بر شما شمشیر مى‌زنم تا شمشیر بپیچد و بتابد.

٣ شمشیر زدن جوان هاشمى از اولاد على، و پیوسته و به طور مداوم امروز من از پدرم حمایت مى‌کنم.

٤ سوگند به خدا که: نباید در میان ما ابن زیاد زنازاده حکم کند!»

و چندین بار بر سپاه دشمن بتاخت و در «روضة الصَّفا» گوید: دوازده بار تا جمع بسیارى را از آنان بکشت تا به جائى که مردم از کثرت کشتگان به فغان و خروش درآمدند. و روایت شده است که: على اکبر علیه السّلام با آن شدّت تشنگى یک صد و بیست تن از آنان را کشت. و در «مناقب» آمده است که: از آن لشگر هفتاد مرد مبارز را کشت. و در حالى که جراحات فراوانى بر او وارد آمده بود به نزد پدر بازگشت و گفت‌:

یا أبَهْ! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِى وَ ثِقْلُ الْحَدِیدِ أجْهَدَنِى، فَهَلْ إلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِیلٌ أتَقَوَّى بِهَا عَلَى الاعْداءِ؟!

«اى پدر جان! تشنگى مرا کشت، و سنگینى آهن تاب از من ببرد. آیا شربت آبى هست تا با نوشیدن آن بر دشمنان قوّت یابم؟!»[[6]](#footnote-6)

فَبَکى الْحُسَینُ علیه السّلام وَ قَالَ: وَ اغَوْثَاهْ! یا بُنَىَّ قَاتِلْ قَلِیلًا! فَمَا أسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّک مُحَمَّداً صلى اللَه علیه و آله و سلم فَیسْقِیک بِکأسِهِ الاوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أبَداً!

«حسین علیه السّلام بگریست و گفت: وَاغَوْثَاهْ! اى نور دیده، پسرک من! اندکى جنگ کن به زودى جدّ خویش را دیدار مى‌ کنى، وجدّت محمّد صلى اللَه علیه و آله و سلم با جام پر و سرشار خود تو را سیراب خواهد کرد! و چنان سیراب مى‌ گردى که پس از آن أبداً تشنه نخواهى شد.[[7]](#footnote-7) على به سوى میدان بازگشت و مى‌گفت‌:

الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَایقُ \*\*\* وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ ١

وَ اللَه رَبِّ الْعَرْشِ لَا نُفَارِقُ \*\*\* جُمُوعَکمْ أوْ تُغْمَدَ الْبَوَارِقُ ٢

١ «جنگ است که گوهر مردان را آشکار مى‌کند، و راستى و درستى دعاوى پس از پایان آن روشن مى‌گردد.

٢ و سوگند به خدا پروردگار عرش که از این دسته‌هاى سپاه جدا نمى‌شویم مگر اینکه شمشیرها در نیام برود!»

و پیوسته کارزار مى‌کرد تا مجموع کشتگان وى به دویست تن رسید، و اهل کوفه از کشتن او پرهیز مى‌کردند.

پس مرّة بن مُنْقِذ بن نُعْمان عَبْدِى لَیثِى او را بدید و گفت: گناه همه عرب بر گردن من اگر این جوان بر من گذرد و همین کار را بکند و من پدرش را به داغ او ننشانم! پس بر او بگذشت و با شمشیر مى‌تاخت.

در «ارشاد» و طبرى آمده است: مُرَّة راه را بر او بگرفت، و بر او نیزه زد و او را بینداخت. مردم گرد او را گرفتند فَقَطَّعُوهُ بِأسْیافِهِمْ إرْباً إرْباً. «على اکبر را با شمشیرهایشان پاره پاره نمودند.»

و أبو الفرج گوید: پى در پى حمله مى‌کرد تا تیرى افکندند، و در گلوى او آمد و بشکافت و على در خون خود بغلطید و فریاد زد: یَا أبَتَاهْ! عَلَیک السَّلَامُ! اى پدر خداحافظ! این جدّ من رسول خداست صلى اللَه علیه و آله و سلم تو را سلام مى‌رساند و مى‌گوید: بشتاب نزد ما بیا وَ شَهِقَ شَهْقَةً فَارَقَ الدُّنْیا «نعره‌اى کشید و از دنیا رفت.»

و در بعضى از مقاتل آمده است: مُنْقِذ بن مُرَّة عَبْدى لعنة اللَه بر فرق سر او ضربه‌اى زد که روى زمین بیفتاد و مردم با شمشیرهایشان او را مى‌زدند. پس از آن على اکبر دست به گردن اسب خود انداخت و اسب او را در میان لشکر دشمنان‌

مى‌برد فَقَطَّعُوهُ بِسُیوفِهِمْ إرْباً إرْباً. فَلَمَّا بَلَغَتِ الرُّوحُ التَّرَاقِىَ، قَالَ رَافِعاً صَوْتَهُ: یا أبَتَاهْ! هَذَا جَدّى رَسُولُ اللَه صلى اللَه علیه و آله و سلم قَدْ سَقَانِى بِکأسِهِ الاوْفَى شَرْبَةً لَا أظْمَأُ بَعْدَهَا أبَداً وَ هُوَ یقُولُ: الْعَجَلَ! الْعَجَلَ! فَإنَّ لَک کأساً مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرَبَهَا السّاعَةَ!

«چون روح به ترقوه على رسید با صداى بلند گفت: اى پدر جان! اینک جدّم رسول اللَه است ........ و مى‌گوید: بشتاب! بشتاب! زیرا براى تو هم کاسه شرابى ذخیره شده است تا در این ساعت آن را بیاشامى‌ ».

سوى لشگرگه دشمن شدى تَفْت \*\*\* ندانم که کرا برد و کجا رفت‌

همى دانم که جسم جان جانان \*\*\* مُقَطَّع گشت چون آیات قرآن‌

چو رفت از دست شاه عشق دلبند \*\*\* دوان شد از پى گم گشته فرزند

صف دشمن دریدى از چپ و راست \*\*\* نواى الحذر از نینوا خاست‌

عقابى دید ناگه پر شکسته \*\*\* على افتاده زین از هم گسسته‌

سرى بى افسر و فرقى دریده \*\*\* به جانان بسته جان، از خود بریده‌

فرود آمد ز زین آن با جلالت \*\*\* چو پیغمبر ز معراج رسالت‌

بگفت با آن چکیده جان عشقش \*\*\* پس از تو خاک بر دنیا و عیشش‌

حمید بن مسلم گوید: گوشهاى من در آن روز با حسین علیه السّلام بود که مى‌گفت: قَتَلَ اللَه قَوْماً قَتَلُوک یا بُنَىَّ! مَا أجْرَأهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَ عَلَى انْتِهَاک حُرْمَةِ الرَّسُولِ. وَ انْهَمَلَتْ عَینَاهُ بِالدُّمُوعِ ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْیا بَعْدَک الْعَفَا![[8]](#footnote-8)

«بکشد خداوند گروهى را که تو را کشتند! اى نور دیده، پسرک من! چقدر جرأتشان بر خداوند رحمن و بر پاره کردن پرده‌هاى حرمت رسول او شدید است؟! در این حال دو چشمان حضرت از سرشک سرازیر شد، و پس از آن گفت: بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانى دنیا »!

چو رفت از دست شاه عشق پیوند \*\*\* روان شد از پى گم گشته فرزند

توانائى شدش از تن، ز سر هوش \*\*\* گرفت آن پیکر خونین در آغوش‌

چو آوردند تمثال پیمبر \*\*\* برون از خیمه آمد دخت حیدر

روان شد سوى نعش برگزیده \*\*\* به دنبالش زنان داغدیده‌

چنان زد صیحه لیلاى[[9]](#footnote-9) جگر خون \*\*\* که عقل ما سِوى‌ گردید مجنون‌

سر نهادش بر سر زانوى ناز \*\*\* گفت کاى بالیده سرو سرفراز

اى درخشان اختر برج شرف \*\*\* چون شدى سهم حوادث را هدف‌اى

به طرف دیده خالى جاى تو \*\*\* خیز تا بینم قد رعناى تو

بیش از این بابا دلم را خون مکن \*\*\* زاده لیلى مرا مجنون مکن‌

اى نگارین آهوى مشگین من \*\*\* با تو روشن چشم عالم بین من‌

رفتى و بردى ز چشمِ باب تاب \*\*\* أکبرا بى تو جهان بادا خراب‌

تو سفر کردىّ و آسودى ز غم \*\*\* من در این وادى گرفتار الم‌

\*\*\*\*

یا کوْکباً مَا کانَ أقْصَرَ عُمْرَهُ \*\*\* وَ کذَا تَکونُ کوَاکبُ الاسْحَارِ ١

عَجِلَ الْخُسُوفُ إلَیهِ قَبْلَ أوَانِهِ \*\*\* فَغَشَاهُ قَبْلَ مَظَنَّةِ الإبْدَارِ [[10]](#footnote-10) ٢

إنَّ الْکوَاکبَ فِى مَحَلِّ عُلُوِّهَا \*\*\* لَتُرَى صِغَاراً وَ هْىَ غَیرُ صِغَارِ ٣

أبْکیهِ ثُمَّ أقُولُ مُعْتَذِراً لَهُ \*\*\* رَفَقْتَ حِینَ تَرَکتَ ألَامَ دَارِ ٤

فَإذَا نَطَقْتُ فَأنْتَ أوَّلُ مَنْطِقى \*\*\* وَ إذَا سَکتُّ فَأنْتَ فِى مِزْمَارِى[[11]](#footnote-11) ٥

١ «اى ستاره آسمانى! چقدر عمرت کوتاه بود! و این چنین است ستارگانى که در وقت سحر طلوع مى‌نمایند.

٢ خسوف او پیش از موقع خسوفش به سوى آن شتاب کرد، و قبل از هنگام بَدْر شدن بر روى او پرده کشید.

٣ آرى حالت ستارگان آن است که در جاى بلند و مرتفع، خود کوچک دیده مى‌شوند با وجود آنکه کوچک نمى‌باشند.

٤ من براى او گریه مى‌کنم، و از گریه گذشته، از روى عذر خواهى نسبت به ساحت او مى‌گویم: تو راحت شدى و از تنگنا برون گشتى در وقتى که پست‌ترین و لئیم‌ترین خانه‌ها را ترک کردى (و به سوى آخرت شتافتى!)

٥ بنابراین چون زبان به سخن بگشایم، تو اوّلین گفتار من مى‌باشى که بر زبان مى‌رانم، و اگر لب فرو بندم و ساکت گردم تو در نواى درون من و آهنگ ناى من وجود دارى!»

محدّث قمى به نقل طبرى و أبو الفرج و ابن طاووس از شیخ مفید؛ آورده است که: وَ خَرَجَتْ زَینَبُ اخْتُ الْحُسَینِ علیه السّلام مُسْرِعَةً تُنَادِى: یا اخَیاهْ وَ ابْنَ اخَیاهْ! وَ جَاءَتْ حَتَّى أکبَّتْ عَلَیهِ. فَأخَذَ الْحُسَینُ علیه السّلام بِرَأسِهَا فَرَدَّهَا إلَى الْفُسْطَاطِ وَ أمَر فِتْیانَهُ فَقَالَ: احْمِلُوا أخَاکمْ (و فى ط و ج) فَحَمَلُوهُ مِنْ مَصْرَعِهِ حَتَّى وَضَعُوهُ بَینَ یدَىِ الْفُسْطَاطِ الَّذِى کانُوا یقَاتِلُونَ أمَامَهُ.

«و زینب خواهر حسین علیه السّلام با شتاب از خیمه بیرون شد، و ندا مى‌کرد: اى نور دیده برادرم! و اى پسر نور دیده برادرم! و آمد تا آنکه خود را بر روى جسد على اکبر انداخت. حسین علیه السّلام او را گرفت و به خیمه بازگردانید و جوانان خود را امر نموده گفت: برادرتان على را بیاورید! ایشان او را از مقتل و محل به زمین افتادنش برداشته و آوردند تا در مقابل خیمه‌اى که در جلوى آن جنگ مى‌کردند گذاردند.»

جدِّ آیة اللَه شَعْرانى» در این باره سروده است‌:

ز داغ سرو قدى مو کنان و مویه کنان \*\*\* چسان فاخته هر سو خروش کوکویش‌

طُرَیحى گوید: روایت است که چون علىّ بن الحسین علیهما السّلام کشته شد، در زمین طفِّ کربلا، حسین علیه السّلام به سوى او روى آورد در حالى که برتن او جُبّه‌اى بود و کسائى، و عمامه‌اى سرخ رنگ که از دو جانبش دستهاى آن آویزان بود، و على را مخاطب نموده به او گفت: أمَّا أنْتَ یا بُنَىَّ فَقَدِ اسْتَرَحْتَ مِنْ کرْبِ الدُّنْیا وَ غَمِّهَا وَ مَا أسْرَعَ اللُّحُوقَ بِک! «هان اى نور دیده پسرک من! تحقیقاً از غصّه و اندوه دنیا راحت شدى، و چقدر سریع است ملحق شدن به تو!»

و نیز مرحوم محدّث قمّى؛ پس از بحثى درباره آنکه: على اکبر علیه السّلام اوَّلین شهید از اهل بیت سید الشّهداء علیه السّلام است، و مختار طبرى و جَزَرى و اصفهانى و دینورى و شیخ مفید و سید بن طاووس و غیرهم را دلیل آورده است گوید: شاهد بر این در زیارت مشتمله بر اسامى شهدا آمده است:

السَّلَامُ عَلَیک یا أوَّلَ قَتِیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیرِ سَلِیلٍ![[12]](#footnote-12)

«سلام بر تو باد اى اوّلین کشته از نسل بهترین اولاد آدم» و منظور از خیر سلیل، رسول اکرم هستند.

و أیضاً گوید: در عمر شریف او اختلاف است، و أصحّ و أشهر آن است که‌ بزرگترین اولاد حضرت بوده است.

فَحْلُ الفقهاء شیخ أجلّ محمد بن ادریس حِلِّى در «سرائر» در خاتمه کتاب «حجّ» گوید: چون زیارت حضرت ابى عبد اللَه الحسین علیه السّلام را انجام دادى زیارت فرزندش: على اکبر را باید به جاى آورد. على علیه السّلام که مادرش لیلى دختر أبو مُرَّة بن عُرْوة بن مسعود ثقفى مى‌باشد، او اوّلین قتیل در وقعه یوم طفّ از آل أبى طالب علیه السّلام است. على اکبر بن الحسین علیهما السّلام در زمان امارت عثمان متولّد گشت. و او از جدّش: على بن أبى طالب علیه السّلام روایت بیان مى‌کند. و وى را شعرا مدح کرده‌اند. و از ابو عُبَیده و خلف أحمر روایت گردیده است که: این ابیات راجع به على بن الحسین الاکبر مقتول در کربلا قدّس اللَه روحه گفته شده است:‌

لَمْ تر عَینٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ \*\*\* مِنْ مُحْتَفٍ یمْشِى وَ لَا نَاعِلِ ١

یغْلِى بِنَىِّ [[13]](#footnote-13) اللَّحْمِ حَتَّى إذَا \*\*\* انْضِجَ، لَمْ یغْلِ عَلَى الآکلِ ٢

کانَ إذَا شَبَّتْ لَهُ نَارُهُ \*\*\* یوقِدُهَا بِالشَّرَفِ الْکامِلِ ٣

کیمَا یرَاهَا بَائسٌ مُرْمِلٌ \*\*\* أوْ فَرْدُ حَىٍّ لَیسَ بِالآهِلِ ٤

أعْنِى ابْنَ لَیلَى ذَا السَّدى وَ النَّدى \*\*\* أعْنِى ابْنَ بِنْتِ الْحَسَبِ الْفَاضِلِ ٥

لَا یؤثِرُ الدُّنْیا عَلَى دِینِهِ \*\*\* وَ لَا یبِیعُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ٦

١ «ندیده است چشم بینائى که نظر کرده باشد، مثل او را از میان جمیع افراد بشرخواه از میان پابرهنگان یا کفش پوشان.

٢ گوشت نیم پخته را مى‌گذارد تا بجوشد و کاملًا پخته گردد و در حضور میهمان خورنده به جوش نیاید (این وصف جود و بخشش اوست که قبل از آمدن مهمان غذاى وى را مى‌پزد و آماده مى‌کند، تا چون بیاید به انتظار پختن ننشیند و به جویدن ناپخته آن از خوردن باز نماند

٣ و عادت او چنین بود که چون براى او آتش مشتعل مى‌شد، آن را با شرف و کرامتى کامل شعله ور مى‌ساخت،

٤ تا اینکه دیدگان شخص تهیدست و مسکین و فردى از قبیله که بى کس است و قدرت برافروختن آتش و خوردن غذاى پخته را ندارد، بدان بیفتد (و براى خوردن بیاید).

٥ مرادم پسر لیلى است آنکه داراى خیر و جود و بخشش است. مرادم پسر لیلى است که داراى حَسَب برتر و شرف عالى‌تر و راقى‌تر است.

٦ او دنیا را بر دینش اختیار نمى‌کند، و حقّ را به باطل نمى‌فروشد.»

## على اکبر علیه السّلام از دیدگاه معاویه‌

تا اینکه محدّث قمى گوید: و شاهد بر این مرام همچنین أبو الفرج اصفهانى است در روایتى که مى‌گوید: از مُغیرَه وارد است که: معاویه گفت: مَنْ أحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الامْرِ؟! قَالُوا: أنْتَ!

قَالَ: لَا! أوْلَى النَّاسِ بِهَذَا الامْرِ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَینِ بْنِ عَلِىٍّ:. جَدُّهُ رَسولُ اللَه صلّى اللَه علیه و آله و سلم، وَ فِیهِ شَجَاعَةُ بَنِى هَاشِمٍ، وَ سَخَاءُ بَنِى امَیةَ، وَ زَهْوُ ثَقِیفٍ.

«معاویه از ندیمان خود پرسید: شایسته‌ترین مردم براى خلافت کیست؟! گفتند: تو! گفت: نه، على بن الحسین بن على: به این امر اوْلى‌ است، که جدِّ او رسول خدا صلى اللَه علیه و آله و سلم است، و در اوست شجاعت بنى هاشم، و سخاوت بنى امَیه، و ناز و زیبائى ثقیف.»

این گفتار و آن ابیات فوق از شاعرى در علوِّ صفات، و کلام تحسین‌آمیز معاویه که وى أحقّ مردم است اینک به خلافت رسول خدا، شاهد برآنند که: على اکبر هجده ساله نبوده است، چرا که براى طفلى بدین سن این گونه تعبیر ندارند.

أبو جعفر طبرى در منتخب «ذَیلُ الْمُذَیل» در تاریخ صحابه و تابعین گوید: مادر على آمنه دختر أبو مُرَّة بن عُرْوَة بن مسعود است. و مادر آمنه دختر ابو سفیان مى‌باشد. و حَسَّان بن ثابت در مدیح على اکبر گفته است‌:

طَافَتْ بِنَا شَمْسُ النَّهَارِ وَ مَنْ رَأى \*\*\* مِنَ النَّاسِ شَمْساً بِالْعِشَاءِ تَطُوفُ؟ ١

أبُو امِّهَا أوْفَى قُرَیشٍ بِذِمَّةٍ \*\*\* وَ أعْمَامُهَا إمَّا سَألْتَ ثَقِیفُ ٢

١ «خورشید روز بر سر ما دور زد، و کیست که ببیند خورشیدى در شب وقت عشاء دور مى‌زند.

٢ پدرِ مادرش وفا کننده‌ترین قریش به پیمانها و عهدهاست. و عموهاى مادرش را اگر بپرسى، ثقیف هستند.»

و بعضى این دو بیت را به عُمَر بن رَبیعة نسبت دهند، و به جاى شَمْسُ النَّهَارِ، شَمْسُ الْعِشَاء[[14]](#footnote-14) روایت کنند

و علیهذا معاویه علیه الهاویة برادر مادر لیلى، و دائى لیلى، و دائى مادر حضرت على اکبر علیه السّلام است، و یزید علیه اللَّعنة بِمَا لَا مَزِید دائى زاده لیلى و دائى زاده مادر حضرت على اکبر علیه السّلام است.

و روى همین اعتبار است که: معاویه چون حضرت على اکبر را از سه شاخه نسب منتسب مى‌بیند او را سزاوار خلافت مى‌داند. امّا سخاوت بنى امیه را که او از فضایل آنان شمرده است کذب محض است. سخاوت دربست متعلّق به بنى هاشم بوده است و پولهاى بى اندازه‌اى را که معاویه از بیت المال مسلمین صرف حکومت و امارت شیطانیه خود مى‌نموده است، نباید به حساب سخاوت به شمار آورد.

بالجمله از آنچه در این بحث آورده شد، معلوم شد: حضرت على اکبر علیه السّلام‌ روئین تن نبوده است که شمشیر و نیزه بر او اثرى نگذارد، و در حرکت و شهادت هم اضطرار نداشته است که خود بخود دست به شمشیر بزند، و کفّار را قلع و قمع کند. خودش مى‌گوید: پدر جان تشنگى مرا کشت و سنگینى زره مرا از طاقت برد. و پدر هم آبى ندارد به او بدهد. و نمى‌خواهد بر خلاف سنَّت جهاد، و قتل فى سبیل اللَه، و فداى نفس در راه خدا، اعمال معجزه و کرامتى بفرماید، و گرنه به آسانى مى‌توانست، ولى دیگر آن صحنه صحنه کربلاى بدین صورت نبود.

جائى که رسول خدا به حسین علیهما الصّلوة و السّلام مى‌فرماید: وَ إنَّ لَک فِى الْجنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إلَّا بِالشَّهَادَةِ[[15]](#footnote-15)! «حقّاً در بهشت براى تو منزلت و درجتى است، که بدون شهادت بدان دست نخواهى یافت!» به معنى آن مى‌باشد که: وجب به وجب در تمام این سفر باید با اراده و اختیار و تحمّل مشاقّ و مصائب، و صبر در راه خدا و ایثار و فداى نفس و قربانى نمودن على اکبر آنهم بدین کیفیت، به مقصود برسى!

و این آقازاده شاهزاده آزاده که مثال و نمونه پیامبر است باید با تو در این طریق به طورى رفیق گردد که هُو هُوِیت حقیقیه از دو نفس روحانى شما براى همه اهل عالم متحقّق گردد، و ریشه اسلام که خشک شده است سیراب گردد، و حکومت و ولایت بنى امیه: معاویه و یزید و بنى مروان برباد داده شود، و اثرى از آن به جاى نماند، و بر همه اهل این جهان و آن عالم ملکوتى روشن گردد که: حقّ غیر از باطل است.

على اکبر امید دل آن حضرت بود. هم شاخه از یک درخت، و هم پیوند از یک ساق بود، طرز تفکر و مرام و مقصدش عین آن حضرت بود. کأنَّهُ هُوَ، بَلْ إنَّهُ هُوَ در اینجا مصداق دارد و لذا به میدان برگشت، و با آن بدن جریحه دار، و لبان و دهان و کبد خشکیده، در آن شدّت گرماى تابستان که براساس محاسبه نجومى بیست و پنجم سرطان، روز عاشورا بوده است، چنان کارزارى نمود که دوست و دشمن را به شگفت در آورد و مى‌گفت: أحْمِى عَنْ أبِى «به جهت حمایت از پدرم نبرد مى‌کنم».

لهذا در قیامت مقامى پیدا مى‌کند که شهدا و صدّیقین هم ندارند.

## گفتگوى على اکبر علیه السّلام با امام حسین علیه السّلام درباره شهادت

محدّث قمى از «ارشاد» شیخ مفید نقل فرموده است که: در مسیر کربلا شبى در آخر شب حضرت امام حسین علیه السّلام امر فرمود تا آبگیرى کنند، و مشکها را از آب پر نمایند. پس امر به کوچ فرمود، و از قصر بنى مقاتل خارج شد. عَقَبَة بن سَمْعان مى‌گوید: ساعتى با آن حضرت سیر کردیم و به آن حضرت پینگى و حالت چرتى بر همان کیفیت که بر روى اسب روان بود دست داد، و سپس به انتباه آمد در حالى که مى‌گفت: إنَّا لِلّهِ وَ إنَّا إلَيهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

«تحقیقاً ما ملک طلق خدائیم، و ما به سوى او رجعت کنندگانیم. و حمد و سپاس اختصاص به خدا پروردگار عالمیان دارد.»

این عمل را حضرت دو بار یا سه بار تکرار نمود. در این حال فرزندش على بن الحسین علیهما السّلام که سوار بر اسبى بود به سوى وى آمد و گفت: بِمَ حَمِدْتَ اللَه وَ اسْتَرْجَعْتَ؟! «علّت حمد و استرجاع شما چه بود؟!»

حضرت فرمود: یا بُنَىَّ! إنِّى خَفَقْتُ خَفْقَةً فَعَنَّ أىْ ظَهَرَ لِى فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَ هُوَ یقُولُ: الْقَوْمُ یسِیرُونَ وَ الْمَنَایا تَسِیرُ إلَیهِمْ. فَعَلِمْتُ: أنَّهَا أنْفُسُنَا نُعِیتْ إلَینَا!

«اى نور دیده پسرک من! من که در راه مى‌آمدم، چرت مختصرى مرا گرفت، و براى من اسب سوارى که بر روى اسبى بود ظاهر شد، و او مى‌گفت: این قوم مى‌روند، و مرگها هم به سوى ایشان مى‌رود. بنابراین دانستم که: خبر مرگ ما به ما داده مى‌شود!»

فرزندش عرض کرد: یا أبَهْ! لَا أرَاک اللَه سُوءاً! ألَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟!

«اى پدر جان! خداوند براى تو روز بدى را پیش نیاورد! آیا ما بر حق نیستیم؟!»

حضرت فرمود: بَلَى وَالَّذِى إلَیهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ!

«بلى، و سوگند به آن کسى که بازگشت بندگان به سوى اوست، ما بر حق هستیم!»

على عرض کرد: فَإنَّنَا إذاً لَا نُبَالِى أنْ نَمُوتَ مُحِقِّینَ!

«پس در این صورت تحقیقاً ما باکى از مرگ نداریم با وجود آنکه مُحقّ مى باشیم!»

حضرت فرمود: جَزَاک اللَه مِنْ وَلَدٍ خَیرَ مَا جَزَى وَلَداً عَنْ وَالِدِهِ[[16]](#footnote-16)!

«خداوند تو را جزا بدهد جزاى فرزندى، به بهترین جزاى پسرى که از پدرش داده است!»

وقتى که ما به شهود و وجدان، و به اندیشه و برهان، و به روایت و درایت به یقین مى‌بینیم: امامان: هر یک با راه اختیار صِرف، و اراده محضه این راه را طى کرده‌اند، و در میان همه ذرارى آنها أحیاناً افراد منحرف مانند عبد اللَه بن جعفر، و جعفر بن حسن کذّاب، و موسى بن محمد مبرقع و امثالهم بوده‌اند، در عین حال دیده بر هم بنهیم و بگوئیم: تمام اولاد پیامبر و بنى فاطمه بدون استثناء بهشتى هستند، و تمام بنى امیه بدون استثناء جهنّمى؛ آیا این نسبت، نسبت ظلم به خداوند نمى‌باشد؟

بارى حال که مى‌خواهیم این مبحث را به پایان بریم، شایسته است روایتى را که مرحوم محدّث قمّى در کتاب «نَفْثَةُ الْمَصْدور» آورده است ذکر کنیم. با این روایت شدّت مشکلات جنگ و تحمّل عطش و آهن تفتیده زره در آفتاب سوزان بر روى جراحات و زخمهاى بدن و مقایسه محمد بن حنفیه با حسنین: و تحمّل او با حضرت على اکبر روشن مى‌گردد؛ این روایت را در تحت عنوان فصلٌ ذکر نموده است که: در کتاب «بحارالانوار» از بعضى از مؤلَّفات اصحاب از ابن عباس ذکر شده است که: چون جنگ صفّین بر پا بود و ما در آن نبرد بودیم على علیه السّلام پسرش: محمّد بن حنفیه را فرا خواند و به او گفت:

## سپر قرار دادن على علیه السّلام محمد بن حنفیه را براى حسنین علیهما السّلام

اى نور دیده پسرک من! بر لشگر معاویه حمله کن! محمد بر مَیمَنَه تاخت و آن را از هم گسیخت و مظفّرانه به سوى پدرش با جراحتى که برداشته بود مراجعت کرد. و گفت: یا أبَتَاهْ! الْعَطَش! الْعَطَش! حضرت جرعه‌اى از آب به او خورانید، و سپس بقیه را ما بین زره و پوستش ریخت. ابن عباس گوید: سوگند به خداوند من دیدم: تکه‌هاى خون را که از حلقه‌هاى زره‌اش بیرون مى‌زد.

حضرت او را ساعتى مهلت دادند، و پس از آن به او گفتند: اى نور دیده پسرک‌ من! الآن بر مَیسَرَه لشگر حمله کن! محمد بر میسره لشگر معاویه تاخت و آن را از هم گسیخت و مظفّرانه برگشت، و بدن وى جراحتهائى را برداشته بود، و مى‌گفت: المَاء! المَاء! یا أبَاهْ! حضرت جرعه‌اى آب به او دادند و بقیه‌اش را ما بین زره و پوستش ریختند و پس از آن به او گفتند: اى نور دیده پسرک من! اینک بر قلب لشگر بتاز! محمد بر قلب تاخت و از ایشان بسیارى از سوارگان را کشت. و سپس باز آمد به سوى پدرش و گریه مى‌کرد در حالى که جراحتها او را سنگین کرده بود.

حضرت در برابر او ایستاد و پیشانیش را بوسید، و به او گفت: فدایت شود پدرت! مرا با این جهادى که در برابر من نمودى خوشحال کردى! چرا گریه مى‌کنى؟! آیا از خوشحالى گریه مى‌کنى، یا از روى جزع؟!

محمد گفت: چگونه گریه نکنم با وجود آنکه تو سه بار مرا در دهانه مرگ بردى و خدا مرا نجات داد؟! و فعلًا همان طور که مى‌بینى: بدنم مجروح است! و هر وقت برگشته‌ام به نزد تو تا اینکه مرا یک ساعت از ادامه جنگ مهلت دهى، مرا مهلت نداده‌اى! و این دو نفر دو برادران من حسن و حسین أبداً آنها را اجازه جنگ نداده‌اى!

حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام برخاست و صورتش را بوسید و گفت: اى نور دیده پسرک من! تو پسر من هستى، و ایشان دو پسران رسول خدا صلى اللَه علیه و آله و سلم مى‌باشند. آیا درست نیست که من آنها را از کشته شدن بر حذر دارم؟!

محمد گفت: آرى اى پدر جان! خداوند مرا فداى تو و فداى ایشان از هر گزندى بفرماید انتهى.

مرحوم محدّث مى‌فرماید: با وجودى که حسین علیه السّلام در صفّین حاضر بوده است و شاهد آن اعمالى بوده است که أمیر المؤمنین علیه السّلام با پسرش: محمد انجام داده است هنگامى که از جنگ با دشمنان مراجعت کرد و مى‌گفت: الْعَطَش الْعَطَش، از آنکه او را آب داد و بقیه آن را در لاى زره و پوست بدن او ریخت، براى آنکه‌ حرارت جراحات از آهن تفتیده فرو نشیند، پس چگونه بوده است حال وى در روز عاشورا چون پسرش على بن الحسین علیه السّلام را مشاهده نمود که از قتال دشمنان بر مى‌گردد در حالتى که زخمها و جراحتهاى کثیرى بر بدن او وارد شده بود و مى‌گفت: یا أبَهْ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِى وَ ثِقْلُ الْحدِیدِ أجْهَدَنِى و شکایت تشنگى و شدّت بر خورد آهن داغ شده را بر جراحتهایش به سوى پدرش برد، و پدر را آبى نبود تا جگرش را خنک کند و از حرارت زخمهایش قدرى فرو نشاند و تسکین بخشد؟!

اینجا حضرت گریست و گفت: وَاغَوْثَاهْ! یا بُنَىَّ قَاتِلْ قَلِیلًا فَمَا أسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّک مُحَمَّداً صلى اللَه علیه و آله و سلم فَیسْقِیک بِکأسِهِ الاوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أبَداً!

## على اکبر علیه السّلام تربیت شده دو مکتب حسن و حسین علیهما السّلام

تا آنکه محدّث مى‌فرماید: على اکبر علیه السّلام در دامن عمویش حسن و پدرش حسین علیهما السّلام تربیت شده بود، و به آداب آن دو بزرگوار مودَّب گردیده بود، همچنانکه شاهد بر این معنى است آنچه در زیارت معتبره منقوله وارده در «کافى» و «تهذیب» و «من لا یحضره الفقیه» خطاب به آن حضرت آمده است‌: السَّلَامُ عَلَیک یا بْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ. «سلام خدا باد بر تو اى پسر امام حسن و امام حسین.»

تا آنکه گوید: به طورى که در بعضى از مقاتل معتبره وارد شده است: حضرت سید الشهداء محاسن خود را رو به آسمان بلند کردند، و لسان حال آن حضرت این بوده است که: مصیبتى فجیعه و داهیه‌اى عظیمه بر من وارد شده است، و من فقط شکایت خودم و حُزن و غصّه درونیم را به سوى خدا مى‌برم. چرا که دست در زیر محاسن بردن و آن را گرفتن و به بالا حوالت دادن علامت هجوم حزن و کثرت اغتمام مى‌باشد، همان طور که رئیس المحدّثین أبو جعفر بن بابویه قمى بدین نکته اشاره فرموده است[[17]](#footnote-17) .

بارى از این عبارت مرحوم محدّث بر مى‌آید که: حضرت على اکبر در دامان دو امام تربیت شده است، و مودّب به آداب هر یک از آن بزرگوار گردیده است، فلهذا حکم پسر هر دو امام را دارد، و شاهد، سلام بر اوست که در آن به ابْنُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَین تعبیر گردیده است.

در اینجا مى‌گوئیم: اگر تربیت هر دو امام و آداب هر دو امام صد در صد یکى بود، و أبَداً تفاوتى نداشت، این شرح و تفصیل موردى نداشت! و اگر حزن و غصّه در امام اثرى ندارد، و امرى است صورى، در این صورت محاسن بر روى دست گرفتن و به خدا پناه بردن و شکایت از قوم عنید را به او نمودن چه معنى دارد؟! نه! نه! البته این طور نیست، و امام را روئین تن دانستن، و بدون حواس بشرى فرشته‌اى پنداشتن، و جنگ و زخم و أسْر و نَهْب را درباره او فقط امور شبیه به بازیچه و خیمه شب بازى تصوّر نمودن، چقدر از واقعیت به دور مى‌باشد. سید الشهداء علیه السّلام با جمیع امکانات و تعینات بشرى، و با تمام قوا و جوارح قابل ادراک لذّتهاى مادّى و طبیعى، و با وجود نفس وسیع و مُحِبّ ریاست غریزى صرف نظر از رضاى حقّ، از تمام این منازل و مراحل عبور نمود، و همه را به خاک نسیان سپرد، و همه را فداى محبوب کرد، و با عشق بازى خداوندى پشت پا بر همه عالم زد، و یک تنه تکسوار میدان به سوى خدا کوچ کرد، و خیمه و خرگاه خود را از دو جهان بربست، و با لباسى کهنه و پاره، و بدنى سراپا جراحت بار نیاز خود را در آستان قدس عزَّت ربوبى فرود آورد، صلّى اللَه علیک یا أبا عبد اللَه!

1. «نفس المهموم» ص ١٩٢ و ص ١٩٣ و «دمع السّجوم» ص ١٦٤ و ص ١٦٥ و از جمله ادلّهاى که دلالت دارد بر آنکه حضرت على اکبر علیه السلام را زن و فرزند بوده است روایت شیخ کلینى است از على بن ابراهیم قمى از پدرش از احمد بن محمد بن أبى نصر بزنطى از حضرت رضا علیه السلام که گفت: «از او پرسیدم راجع به مسألهاى که: مردى زنى را به عقد خود درآورده است و امّ ولد پدر آن دختر را نیز عقد نموده است. حضرت فرمودند: باکى نیست. گفتم: به ما حدیثى رسیده است از پدرت علیه السلام که: على بن الحسین علیهما السّلام (یعنى امام زین العابدین) دختر امام حسن بن على علیهما السّلام را عقد کرد با ام ولد حسن علیه السلام با هم، و مردى از اصحاب از من خواست از تو بپرسم. آن حضرت فرمود: چنین نیست. امام زین العابدین دختر امام حسن علیه السلام را عقد کرد با امّ ولد على بن الحسین مقتول که قبر او نزدیک شماست!» و حمیرى به اسناد صحیح مانند این روایت کرده است. و در زیارت طولانیى که از ثمالى از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در زیارت على بن الحسین مقتول در طفّ گفته است: صلّى اللَه علیک و على عترتک و أهل بیتک و آبائک و أبنائک! [↑](#footnote-ref-1)
2. آیه ٣١، از سوره ٤٣: زخرف. [↑](#footnote-ref-2)
3. آیه ٣٣ و ٣٤ از سوره ٣: آل عمران. [↑](#footnote-ref-3)
4. «نفس المهموم» ص ١٨٩ و «دمع السّجوم» ص ١٦٠. [↑](#footnote-ref-4)
5. بر وزن کتِف به جهت ضرورت شعر [↑](#footnote-ref-5)
6. آیة اللَه شعرانى در تعلیقه اوّل از ص ١٦١ «دمع السجوم» گوید: مؤلّف (یعنى محدّث قمى در «نفس المهموم» در تعلیقه ص ١٨٩) حدیثى از «مدینة المعاجز» سید بحرانى نقل کرده است از أبو جعفر طبرى از عبید اللَه بن حرّ گفت: حسین بن على علیهما السّلام را دیدم که: فرزندش على اکبر در غیر موسم از او انگور خواست. حسین علیه السلام دست بر ستون مسجد زد و انگور و موز بیرون آورد و گفت: آنچه نزد خداست براى دوستانش بیش از این است. و گفتار محدّث قمى براى دفع استعجاب از آب خواستن على اکبر بود با آنکه مىدانست آب در آنجا موجود نیست. انتهى. اقول: این قضیه به روشنى شاهد کلام ما مىباشد که براى رضاى خداوند با وجود هر گونه امکان کرامت و معجزه، صبر و تحمّل شدائد و تشنگى را اولیاء خدا از روى اختیار مىپسندند و این سبب علوّ مقام ایشان مىگردد. [↑](#footnote-ref-6)
7. و محمد بن أبى طالب در «مقتل» خود گوید: و قیل: إنّه علیه السلام قال: یا بنىّ هات لسانک فأخذ بلسانه فمصّه و دفع إلیه خاتمه و قال: أمسکه فى فیک و ارجع إلى قتال عدوّک فإنّى أرجو أنّک لا تمسى حتّى یسقیک جدّک بکأسه الاوفى شربة لا تظمأ بعدها ابداً. «و آوردهاند که حضرت سید الشهداء علیه السلام گفت: اى نور دیده پسرک من! زبانت را به من بده! حضرت زبان او را گرفت و مکید و انگشترى خود را به او داد و گفت: آن را در دهانت نگهدار و به جنگ با دشمن برگرد! زیرا من امید دارم که تا شب نشده است جدّت با کاسه پر و سرشار تو را سیراب کند که دیگر پس از آن هیچ وقت تشنه نگردى!» ( «نفس المهموم» ص ١٨٩ و «دمع السّجوم» ص ١٦١)

[٩] ـ ٩\_ [↑](#footnote-ref-7)
8. «نفس المهموم» ص ١٨٩ تا ص ١٩١ و «دمع السّجوم» ص ١٦١ تا ص ١٦٣. [↑](#footnote-ref-8)
9. حقیر در هیچ یک از مقاتل حضور لیلى را در صحنه کربلا نیافتهام. محدّث قمى هم در «نفس المهموم» ص ١٩٣ گوید: و أمّا امّه علیه السّلام هل کانت فى کربلاء أم لا؟ لم أظفر بشىءٍ من ذلک [↑](#footnote-ref-9)
10. الإبدار: طلع علیه البَدْرُ. [↑](#footnote-ref-10)
11. \*\*\* این قصیده از على بن محمد بن الحسن بن عبد العزیز کاتب تِهَامى است که بعد از تِهامه سکونتش را در شام و جبل عامِل قرار داده است. او از امامیه مىباشد. ضِیاء الدِّین در «نَسَمَةُ السَّحَرِ فِى ذِکرِ مَنْ تَشَیعَ وَ شَعَرَ» از او سخن به میان آورده است و در بیان احوال او و ترجمه اشعار و علوم او به نیکى سخن رانده است، و این قصیده را که در مرثیه پسر صغیرش سروده است را ذکر نموده است [↑](#footnote-ref-11)
12. در «اقرب الموارد» است: السَّلیل: الوَلَد. [↑](#footnote-ref-12)
13. باء، حرف جرّ است، و نَىّ در اصل نَىِء بوده بر وزن سید به معنى گوشت نیم پخته و به جهت تخفیف همزه را از آن انداختهاند. [↑](#footnote-ref-13)
14. مجموع مطالب منقوله از محدّث قمى منتخباتى از «نفس المهموم» ص ١٩١ تا ص ١٩٣ و از «دمع السجوم» ص ١٦٣ تا ص ١٦٥ مىباشد. [↑](#footnote-ref-14)
15. «. نفس المهموم» ص ٤٤ از مجلسى در «بحار الانوار»، از محمد بن أبى طالب موسوى در ضمن بیان رویاى آن حضرت رسول اکرم صلى اللَه علیه و آله و سلم را. [↑](#footnote-ref-15)
16. « نفس المهموم» ص ١٢٢ و ص ٣٢١ [↑](#footnote-ref-16)
17. «نفثة المصدور فى تجدید أحزان یوم العاشور»، ص ٢٤ و ص ٢٥. [↑](#footnote-ref-17)